

صدای جنبش عربی و جنبش تسخیر را بشنویم

نویسندگان کتاب «بسوی منزلت متفاوت بودن، نه پایان تاریخ، نه نبرد تمدن‌ها» از چه تئوری سیاسی سخن می‌گویند؟

و «نبرد تمدن‌ها» واقعیت‌های پیچیده و متکثر جهان امروز را تبیین نمی‌کنند و راه سوم و گفتمان بدیل را باید در «فقر، شکوه، و منزلت متفاوت بودن» جست‌وجو کرد. به اعتقاد آنها جهان‌گرایی هژمونیک فوکویاما و خاص‌گرایی ذات‌باورانه هانتینگتون به نفعی گفت‌وگو و پلورالیسم می‌انجامد. پس از مقدمه، مطالب این کتاب در چهار بخش و بیست‌وهفت فصل و یک ضمیمه در ۴۸۳ صفحه ارائه شده‌اند. بخش اول کتاب با عنوان «بازخوانی گفتمان‌ها/ تاریخ‌های هژمونیک» در برگیرنده مطالبی از آرشین ادیب‌مقدم، پیمان وهاب‌زاده، آلوکا پارشر سن، هوشنگ حسن یاری و وسلین پیووسکی می‌باشد. بخش دوم کتاب با عنوان «دیالوگ و ارزش نهادن به تفاوت» شامل نوشتارهایی از رابرت کاکس، فرد دالمایر، رامین جهانبنگلو، امیره الازهار ی سنبل، والتر لیکم، پال رو، ابراهیم خان، جیمز لاسون و بنجامین باربر است. بخش سوم کتاب با عنوان «محدودیت‌های دیالوگ و ارزش نهادن به تفاوت» شامل مطالبی از حسن حنفی، سیوش صفاری، یاسمین اولبن و ابیگیل باکن، بن‌وایت، غاده هاشم تلهامی، سوگی ادک و عمر توران، یونس ابویوب، تانیا نورژنا، و علی دیزبونی می‌باشد. بخش پایانی کتاب با عنوان «در راه یک گفتمان بدیل» در برگیرنده نوشتارهایی از طارق علی، عزیز العظمه، حمید دباشی و محمد ایوب می‌باشد. در ادامه بخشی از مقدمه این کتاب و موروری بر مقالات مختلف را به لطف و ترجمه دکتر مجتبی مهدوی می‌خوانید.

هستند و نه بیگانه با ارزش‌های شرق. آنچنانکه در مقدمه کتاب اشاره شده جنبش‌های اجتماعی اخیر اما، «پایان تاریخ» را نیز نمایندگی نمی‌کنند. بلکه از بحران عمیق و ساختاری نظم نئولیبرال حکایت می‌کنند که فوکویاما آن را پایان تاریخ می‌داند. به اعتقاد آنها واقعیت میدان تحریر قاهره و میدان تایمز لندن و دهه‌های میدان دیگر در جهان امروز این است که جهانی که هانتینگتون و فوکویاما برای ما ترسیم کرده بودند فرو ریخته است: شرق و غرب در برابر واقعیت‌هایی که برایشان ساخته‌اند قد علم کرده‌اند. این بیداری نوید آغازی دیگر برای تاریخ است زیرا آنچه در برابر چشمان ما اتفاق می‌افتد نه «پایان تاریخ» است و نه «نبرد تمدن‌ها»ی شرق و غرب. «پایان تاریخ» و «نبرد تمدن‌ها» تنها دو نمونه بیشتر شناخته شده گفتمان‌های حاکم بر سیاست‌های نظام جهانی هستند که با پلورالیسم و «تفاوت‌ها» بر خوردی سطحی دارند. فروریختن دیوار برلین در ۱۹۸۹ و فروریختن برج‌های دوگانه مرکز تجارت جهانی نیویورک در سپتامبر ۲۰۰۱ هر یک به گونه‌ای متفاوت در احیای گفتمان سلطه نظام جهانی، دو گانه سازی‌های کاذب غرب-شرق، و تثبیت و تحکیم نظام نئولیبرال سهیم بوده‌اند. کتاب «بسوی منزلت متفاوت بودن، نه پایان تاریخ، نه نبرد تمدن‌ها» تلاشی در جهت مسأله‌شناسی گفتمان غرب-محور حاکم و تاثیر آن بر حوزه اندیشه، اجتماع، و سیاست است. همچنین، کوششی در راستای شرایط تازه و امکانات گفتمان بدیل است. گردآورندگان این کتاب معتقدند که «پایان تاریخ»

جنبش‌های مردمی در سال ۲۰۰۱ شرق و غرب را به هم پیوند زده است. بهار عرب در شرق و جنبش تسخیر در غرب گواهی بر این مدعا است. توده‌های مردم در خیابان‌های تونس، قاهره، دمشق، منامه و عدن از سوی، و نیویورک، مادرید، آتن، لندن از سوی دیگر مطالبه‌ای جز دموکراسی اصیل، کرامت انسانی و عدالت اجتماعی ندارند. آنچنان که در مقدمه این کتاب آمده است این نویدی بر آغاز دوره ای نوین و پارادایم جدیدی است که دو گفتمان هژمونیک جهان پس از جنگ سرد را به چالش کشیده است: نظریه «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما و نظریه «نبرد تمدن‌ها»ی ساموئل هانتینگتون. به اعتقاد ویراستاران کتاب، جنبش‌های اجتماعی چندساله اخیر نظریه نبرد تمدن‌ها را بی اعتبارتر از گذشته کرده است زیرا امروز توده‌های مردم در شرق و غرب بر سر آرمان‌ها و ارزش‌های متضادی نمی‌جنگند. مطالبات مشترک جامعه مدنی در شرق و غرب چیزی جز کرامت انسانی، عدالت، انصاف، و سعادت نیست و این آرمان‌ها نه در انحصار غرب



بسوی منزلت متفاوت بودن، نه پایان تاریخ، نه نبرد تمدن‌ها (مجموعه مقالات)
ویراسته مجتبی مهدوی و اندی نایت
نشر اشگیت
سپتامبر ۲۰۱۲
۴۸۳ صفحه / ۱۳۵ دلار

تروریسم در میان ملل غاده هاشم تلهامی

این مقاله با بررسی منازعات میان اعراب و اسراییل در نیم قرن گذشته به آسیب‌شناسی گفتمان‌های نبرد تمدن‌ها و مبارزه با تروریسم می‌پردازد. به اعتقاد نویسنده در جوامع غربی هر دو گفتمان نقش مهمی در شکل دادن افکار عمومی نسبت به اسلام و مسلمانان ایفا کرده و غالباً جهان اسلام را به عنوان عامل و غرب را به عنوان قربانی تروریسم معرفی کرده‌اند. در چنین شرایطی در افکار عمومی غرب بر خورد نظامی با کشورهای مسلمان به عنوان مکانیسمی برای حفظ خویشتن غربی و سنت یهودی-مسیحی آن در مقابل دیگری غیر غربی و غیر یهودی-مسیحی تلقی شده است. تلهامی معتقد است که اسراییل نیز به عنوان نماینده تمدن غرب در منطقه خاور میانه خود را به عنوان قربانی تروریسم جا زده و با حمایت نظامی امریکا موقعیت خود را تحکیم کرده است.



عام‌گرایی هژمونیک و تمدن‌های ترکیبی پیمان وهاب‌زاده

او پایان تاریخ و برخورد تمدن‌ها را گفتمان‌هایی غرب‌محور توصیف می‌کند که با اشتباه گرفتن تاریخ غربی به جای تاریخ جهان به انکار دیگری غیر غربی می‌پردازند. از نظر وی، این دو تز با نادیده گرفتن ریشه‌های ترکیبی و چندگانه تمدن غرب دیدی غیر تاریخی نسبت به تاریخ جوامع غربی ارائه می‌دهند. با تاکید بر ساختار ترکیبی فرهنگ غرب و سنت‌های فرهنگی دیگر، وهاب‌زاده به نقد پیش‌فرض‌های ذات‌گرایانه این تزها می‌پردازد. به گفته او، پروسه دیگری‌سازی همواره جزئی از پروسه شکل‌گیری سیستم امپراتوری است. از دید وهاب‌زاده مشخصه کلیدی دوران معاصر تنوع فرهنگی و چندگانگی منابع تنش است. در چنین شرایطی تز ورا-روی می‌تواند طرحی در خدمت فهم بهتر تفاوت و ایجاد دیالوگ فرهنگی و تمدنی باشد.



بر خورد تمدن‌ها و تأملاتی بدیل پردازانه آرشین ادیب مقدم

او در مقاله‌اش به خوانش انتقادی پایه‌های فلسفی گفتمان برخورد تمدن‌ها می‌پردازد. به عقیده وی تز هانتینگتون لایه بیرونی یک ساختار وسیع‌تر و یک رژیم حقیقتی است که به بازسازی مداوم دوگانه اسلام و غرب می‌پردازد. ادیب‌مقدم با طرح یک رژیم حقیقتی بدیل بر پایه کثرت‌گرایی فکری و گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز بر لزوم گذار از گفتمان‌های غالب تاکید می‌کند. به گفته وی همان‌طور که رژیم برخورد چه در جهان شمال و چه در جهان جنوب تاثیر عمیقی بر سیاست و تاریخ ملل نهاده است، طرح‌ریزی بدیلی بر این نگاه می‌تواند به ایجاد فضاهایی ترکیبی بیانجامد که در آن گفت‌وگو و احترام متقابل ممکن شود. ادیب‌مقدم با پرداختن به آرای آدورنو، ادوارد سعید، خیام، و سروس شرایط برقراری نوعی رابطه همزیستانه را مورد بررسی قرار می‌دهد.



نه پایان تاریخ - نه نبرد تمدن‌ها

بخشی از مقدمه‌ی کتاب «به سوی منزلت متفاوت بودن»

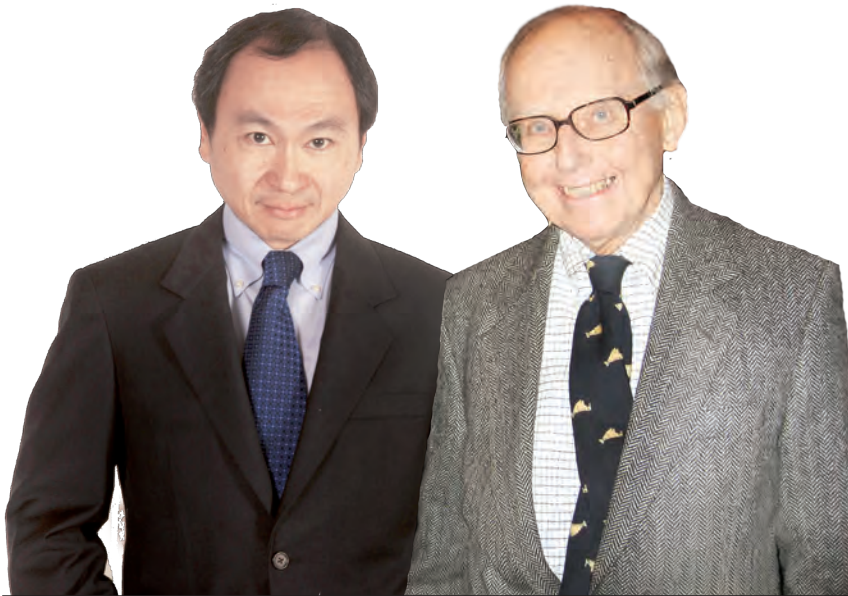
است: امید به پایان تاریخ امری انسانی است، توقع برای تحقق آن غیر واقعی، و اقدام برای عملی کردن آن فاجعه است. هانتینگتون یک «خاص‌گرا» است، نه یک «جهان‌گرا». از نظر وی، جهان از هفت یا هشت تمدن عمده تشکیل شده است: غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندی، اسلاو-ارتدکس، امریکای لاتین، و احتمالاً، آفریقایی. نبرد آینده بشری میان تمدن غرب و تمدن‌های غیر غربی است. این نبرد چیزی جز

است زیرا گذار از اصول بنیادین این مدل قابل تصور نیست. از سوی دیگر اما، هانتینگتون پایان تاریخ را بسیار خوش‌بینانه و ساده‌انگارانه می‌داند و آینده جهان پس از جنگ سرد را براساس نبرد تمدن‌ها تعریف می‌کند. وی پایان‌گرایی را به چالش می‌کشد، نه از آن رو که شرق را واجد فرهنگ و سنن برابر با غرب می‌داند، بلکه از آن جهت که برتری فرهنگ غرب و فروتری شرق امکان جهانی شدن مدل غرب را ناممکن ساخته



مجتبی مهدوی

استاد علوم سیاسی
دانشگاه آلبرتا کانادا



غرب‌محوری با سه پیش‌فرض همراه است: نخست، مدرنیته، تمدن، و پیشرفت را معادل تمامیت هویت غرب تعریف می‌کند و سنت‌گرایی، بربریت، و عقب‌ماندگی را همذات و همراه شرق می‌پندارد. دوم، عامل اصلی عقب‌ماندگی شرق را منحصراً در سنت‌های شرق جست‌وجو می‌کند. سوم، راه برون‌رفت از مدار عقب‌ماندگی را در دوری از سنت‌های بومی و پذیرش تام‌وتمام مدل غرب می‌داند. در غیر این صورت غرب و شرق در نزاعی عمیق در حوزه تمدن و سیاست درگیر خواهند بود. از نظر فوکویاما، جهان پس از تجربه شکست کمونیسم روسی و فاشیسم و نازیسم هیتلری به پایان تاریخ رسیده است زیرا نئولیبرالیسم آخرین ایستگاه تحول ایدئولوژیک نوع بشر و جهانی شدن آن به عنوان آخرین شکل دولت است. بدین ترتیب، نئولیبرال دموکراسی آخرین و تنها انتخاب موجه بشری

نه برخورد تمدن‌ها و نه پایان تاریخ بنجامین باربر

به اعتقاد باربر، به‌رغم جذابیت تزارش تفاوت و اهمیت اصل تکثرگرایی، در دنیای امروز به جای تأکید بر تفاوت باید بر



درهم تنیدگی هر چه بیشتر کشورها خصوصاً در صحنه اقتصادی تأکید نهاد. صنعتی شدن و جهانی‌سازی جوامع انسانی را با چالش‌های مشترک در عرصه‌های بهداشت، اقتصاد، عدالت، و محیط زیست روبه‌رو کرده است. پاسخ دادن به این چالش‌ها مستلزم رسیدن به درکی نوین از مسأله استقلال و حاکمیت سیاسی در عرصه جهانی است. به اعتقاد باربر، تنش میان واقعیت درهم‌تنیدگی چالش‌های دنیای مدرن و اصرار باز یگران سیاسی بر حفظ استقلال در پاسخ دادن به این چالش‌ها جدی‌ترین مسأله دوران معاصر ماست. در مواجهه با این چالش‌ها باید اصل دموکراسی را جدی گرفت. این به آن معناست که باید پاددموکراسی جهانی شود و با این که روند جهانی‌سازی دموکراتیک شود.

دیالوگ میان مذاهب فرد دالمایر

او می‌پرسد که آیا می‌توان از ایمان مذهبی به ارج نهادن به تفاوت مذهبی رسید. با تأکید بر اهمیت گفت‌وگوی میان‌پیروان



ادیان، دالمایر به دنبال یک گفتمان الاهیاتی نو بر پایه شناسایی اشتراکات میان سنت‌های متکثر مذهبی است. دالمایر معتقد است که در دوران مدرن ما با جلوه‌های مختلف بازگشت مذهب در سر تاسر جهان مواجه شده‌ایم. از یک طرف، بازگشت مذهب را می‌توان به مثابه بازگشت به یک بعد مهم و یک نیاز اساسی در هستی‌انسان تلقی کرد. از سوی دیگر اما، نمود این امر نوین را می‌توان در رشد اختلافات میان جوامع مذهبی و رهبران‌شان مشاهده کرد. به گفته او در چنین شرایطی تلاش در جهت تحقق ایده آل دیالوگ مستلزم آن است که افراد و گروه‌های مذهبی بتوانند نسبتی متعادل میان تعلقات هویتی خویش از یک سو، و همزیستی متقابل با دیگری از سوی دیگر برقرار کنند.

خودآگاهی و تمدن: روایتی از درون رابرت کاکس

این مقاله یک واکاوی نقادانه نظریه پایان تاریخ است و این فرضیه که در آینده تمام تمدن‌های بشری در یک



تمدن واحد جهانی ادغام خواهند شد را به چالش می‌کشد. به اعتقاد کاکس بیشتر شدن تماس‌ها میان تمدن‌ها می‌تواند باعث بالارفتن آگاهی درباره نسبت تمدن با شرایط خاص تاریخی جوامع مختلف شود. به نظر او «این پروسه‌های تغییر درون تمدنی هستند که شرایط دیالوگ میان-تمدنی را مهیا می‌کنند». در ادامه کاکس معتقد است «هدف دیالوگ میان تمدن‌ها نه این است که نظم موجود جهانی را به شکلی دیگر بازسازی کند و نه اینکه ساختار نوینی برای حاکمیت‌و اداره جهان بیافریند. [هدف این است که] اصل دیالوگ خود به پروسه نظم‌امور جهان بدل شود و روابط قدرت در سر تاسر جهان در طی یک پروسه مستمر و مسالمت‌آمیز [...] دستخوش تغییر شوند.»

ساده‌نگاری‌های «نبرد تمدن‌ها» و «پایان تاریخ»

مدرنیته یگانه است و این یگانگی در تجربه غرب چهره نموده است. دیگران وظیفه‌ای جز بیمودن راه هموار توسعه تجربه شده برای نیل به غایتی که از پیش تعریف و تجربه شده است ندارند، وظیفه تاریخی آنها جهانی کردن تجربه یگانه غرب است. بنا بر این نظریه، شرق را نه براساس آن که هست و دارد بلکه براساس آنچه نیست و ندارد تعریف می‌کند. در این هستی و نیستی، شرق را تنها با محک و معیار غرب می‌سنجد. «پایان تاریخ» با ادعای بی‌طرفی فرهنگی و قطعیت علمی، جهان‌گرایی خویش را توجیه می‌کند. واقعیت اما این است که این نه بی‌طرف است و نه قطعیت علمی دارد. از آن مهم‌تر، تنش‌های بنیادین و درونی مدرنیته را نادیده می‌گیرد. مدرنیته غرب مجموعه‌ای از گرایش‌های آزادی، حقوق بشر، دموکراسی از یک‌سو و خشونت سیستماتیک، استعمار و تمامیت‌خواهی از سوی دیگر است. مدرنیته غربی دو چهره دارد و «پایان تاریخ» تصویری یگانه و رمانتیک از آن ارائه می‌کند. دیگر آن که، جنبش‌های تسخیر و استیلا و دیگر نهادهای نئولیبرال در قالب تمدن غرب جلوه‌ای از تضاد بنیادین نئولیبرالیسم است. این جنبش‌ها پایان سرمایه‌داری را نوید نمی‌دهند، اما بی‌تردید نئولیبرالیسم را نیز «پایان تاریخ» قلمداد نمی‌کنند.

از نگاهی دیگر، جوزف نای بدرستی به ما یادآوری

اگر چه «پایان تاریخ» و «نبرد تمدن‌ها» از دو خاستگاه متفاوت فکری و فلسفی جهان‌گرایی و خاص‌گرایی برمی‌خیزند، اما هر دو روی متفاوت یک سکه‌اند زیرا هر دو غرب و جهان غیر غرب را به دو واحد یکپارچه تقلیل می‌دهند؛ هر دو، اگر چه به دو دلیل متفاوت، سروری و سیادت غرب، و فروتری غیر غرب را باور دارند. در «پایان تاریخ» برتری و جهانی بودن الگوی غرب به صراحت آشکار است. شرق گزینۀ‌ای جز پیوستن به غرب ندارد زیرا فرهنگ و سنن وی فاقد پویایی و زایش برای الگوهای بدیل است. در «نبرد تمدن‌ها» اما سروری و سیادت غرب به گونه‌ای دیگر است: الگوی غرب جهانی نیست، خاص است زیرا عقلانیت، مدرنیته، سکولاریسم ارزش‌ها و نهادهای غربی هستند و فرهنگ‌های غیر غربی فاقد زمینه‌های لازم برای پذیرش این الگو هستند؛ ایشان کمتر و فروتر از این ارزش‌ها هستند. نبرد بر سر ارزش‌ها و سنت‌های دو حوزه تمدنی متفاوت است.

واقعیت این است که هر دو گفتمان به گونه حیرت‌آوری ساده‌انگارانه‌اند. نظر به پایان تاریخ، تجربه مدرنیته غرب و به‌طور مشخص خوانش نئولیبرال آن را تنها امکان توسعه می‌دانند. به زبان دیگر، مفهوم، مسیر و تجربه

«نبرد تمدن‌ها» نیست که شکلی جدید از رقابت‌های باستانی میان میراث یهودی-مسیحی غرب، فرهنگ سکولار امروز غرب، و گسترش جهانی آن است. از نظر وی، تفاوت‌های بنیادین میان تمدن‌ها ضرور تا به نبرد میان آن‌ها می‌انجامد. این نبرد با هژمونی غرب و تلاش برای تحمیل الگوی لیبرال دموکراسی به سایر فرهنگ‌ها تشدید می‌شود. تحمیل لیبرال دموکراسی غربی به احیای سنت‌گرایی، بومی‌گرایی و غرب‌زدایی در میان ملل غیر غربی منجر می‌شود. وی ادامه می‌دهد که جدی‌ترین و عمیق‌ترین نبرد میان تمدن غرب از سوی و تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی از سوی دیگر اتفاق می‌افتد، زیرا این دو تمدن اخیر واجد عمیق‌ترین اختلافات تمدنی با غرب هستند. از نظر هانتینگتون، غرب باید به‌طور هم‌زمان به تقویت روابط به اروپا، امریکای لاتین، ژاپن و روسیه در برابر تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی (چین) پرداخته، و از اختلافات بین این تمدن‌ها در جهت سلطه سیاسی و اقتصادی غرب بهره برد. به سخن دیگر، توصیه راهبردی هانتینگتون به سیستم‌داران غربی چیزی جز سیاست کهنه‌استعماری «تفرقه‌بنداز و حکومت کن» نیست. توصیه‌هایی برای حفظ اقتدار ایالات متحده امریکا؛ «نصیحت‌الملوک» مدرن است تا هژمونی جهانی یک ابر قدرت را تداوم بخشد!

امپراتوری و مخالفانش
طارق علی



این نویسنده امپریالیسم امریکا در دنیای معاصر را جدی‌ترین مانع تحقق ایده‌آل‌های دیالوگ می‌داند. علی معتقد است که در قرن بیست و یکم برای نخستین بار در تاریخ بشر با پدیده یک امپراطوری واحد روبرو هستیم. حضور پایگاه‌های نظامی امریکا در ۱۲۱ کشور از ۱۹۲ کشور عضو سازمان ملل نشان از سلطه بلامنازع امریکا بر جهان کنونی ما دارد. از همین رو است که هدف اصلی ایدئولوژی‌های غالب توجیه و تقویت موقعیت سلطه امریکا است. به همین شکل، در دوران معاصر تظاهرات بر خورد تمدن‌ها و جنگ علیه تروریسم با ادعای مبارزه با بنیادگرایی مذهبی گفتمانی بنیادگراییانه و نژادپرستانه را بسط داده‌اند که در خدمت جنگ، اشغال نظامی، و قتل عام بسیاری در سرزمین‌های دیگر در آمده. به گفته علی ایدئولوژی‌های وابسته به مراکز قدرت در پی آنند که توجیه‌های ایدئولوژیک با فرمول‌بندی‌های ساده و تسکین‌دهنده برای هژمونی فعلی امپریالیسم در جهان فراهم کرده و راه را بر شناسایی تئوری‌ها و تحلیل‌های بدیل ببندند. آنها غرب را در موقعیت برتر تمدنی/فرهنگی می‌نشانند، بر جنایات امپراتوری پوشش می‌نهند، و به نوعی فراموشی شدن جنایاتی همچون موردنزدان ابوغریب باعث شوک افکار عمومی در غرب می‌شود.

دیالوگ در شرایط نابرابری‌های قدرت
یاسمین ابولین و ابیگیل باکن



این دو نویسنده با تأکید بر شرط برابری در دیالوگ به عدم وجود شرایط اولیه برای گفت‌وگوی واقعی و سازنده میان طرفین درگیر در مسأله اسرائیل و فلسطین می‌پردازند. به عقیده نویسندگان، دیالوگ مستلزم آن است که طرفین به گونه‌ای برابر در تعیین شرایط و نتایج گفت‌وگو سهیم باشند. اصرار بر تسز دیالوگ و فراخواندن طرفین منازعه به گفت‌وگو برای حل اختلاف در حالی که نیروی نظامی و ساختارهای سیاسی-اقتصادی شرایط نابرابری قدرت را تشدید می‌کنند نه تنها به حل اختلاف منجر نمی‌شود بلکه اصل دیالوگ را زیر سوال می‌برد. به گفته ابولین و باکن طرح گفتمان «دیالوگ میان یهودیان و مسلمانان/اعراب» به عنوان راه رسیدن به صلح در حقیقت یک تاکتیک سیاسی است که به جای پرداختن به شرایط عینی و ریشه‌های تاریخی منازعه بر اختلافات فرهنگی و روایت‌های ناهمساز تأکید می‌کند. آنها نشان می‌دهند که چگونه این روایت‌های ناهمساز خود در پروسه استعمار و در بستر نابرابری‌های قدرت شکل گرفته‌اند. بستری که در آن تاریخ استعمار فلسطین، روابط نژادی تبعیض علیه فلسطینیان، و پیوند بومی فلسطینیان با سرزمین فلسطین غالباً نادیده گرفته شده است.

محدودیت‌های دیالوگ
سیاوش صفاری



نویسنده به آسیب‌شناسی تسز دیالوگ در تئوری‌های روابط بین‌الملل می‌پردازد. به گفته او منازعات موجود در سطح جهان بیش از آن که به اختلافات فرهنگی مربوط شوند نتیجه نابرابری‌های قدرت میان گروه‌های مختلف هستند، و به همین علت سوال اصلی که مروجین تسز دیالوگ باید به آن پاسخ دهند این است که در چه شرایطی صاحبین قدرت حاضر به دیالوگ در باره پایان دادن به قدرت خویش و تحقق آرمان‌های عدالت، احترام متقابل و صلح و همزیستی خواهند شد. به اعتقاد نویسنده طرح تسز گفت‌وگوی تمدن‌ها با هدف ایجاد بدیلی برای گفتمان بر خورد تمدن‌ها و پایان تاریخ صورت گرفت اما به لحاظ هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه اشتراکات زیادی میان هر سه گفتمان وجود دارد. او معتقد است که تقویت فضاهایی خارج از فضاهای هژمونیک که در آن نیروهای فرودست بتوانند به بدیل‌سازی بپردازند در درازمدت به ایجاد شرایط دیالوگ برابر کمک خواهد کرد. وی به عنوان مثال به شکل‌گیری گفتمان جهانی همبستگی میان اقشار مختلف فرودستان در فضاهایی مانند فوروم اجتماعی جهان اشاره می‌کند. صفاری همچنین اشاره می‌کند که با تشکیل بلوک‌های منطقه‌ای در سازمان تجارت جهانی و نهادهای دیگر، برخی از کشورهای جهان جنوب موفق به امتیاز گرفتن از کشورهای قدرتمند شده‌اند.

می کند که پایان جنگ سرد نشانه پایان تاریخ نیست، بلکه نوید «بازگشت تاریخ» است زیرا اینک سرمایه داری لیبرال با رقبای همچون چین و روسیه روبه رو است که سرمایه داری را پذیرفته اند اما هرگز اصول آزادی های سیاسی لیبرالیسم را نپذیرفته اند. جنبش های بنیادگرایی مذهبی و ناسیونالیسم افراطی قومی نیز واقعیت های دیگر جهان امروز ما است.

نظریه «تبرد تمدن ها» نیز عمیقاً دچار معضل است. نخست آن که، ما با مفهومی مبهم، کلی، انتزاعی و کشدار از تمدن روبه رو هستیم که شامل همه چیز است و هیچ چیز! هویت های تمدنی تنها توسط انسان ها و در راستای منافع سیاسی آنها بسنج می شوند. هویت های تمدنی خوانش ها و نمایندگان متضادی دارند. هر تمدنی نمایندگان رسمی، غیررسمی، مشروع و نامشروع دارد. هیچ تمدنی یک واحد ایستا و منجمد نیست (ادوارد سعید)، بلکه، متکثر، پویا و در حال شدن است. از آن مهم تر، تمدن غرب یک وجه ندارد. غرب مدرن همواره ترکیبی از لیبرالیسم و فاشیسم، دموکراسی و دیکتاتوری، توسعه و عدم توسعه، برابری و نابرابری، و رهایی و نژادپرستی بوده است. غرب تمدن های مدرن آفریده است در حالی که با بی رحمی دیگر تمدن ها را به نابودی کشیده است؛ هم نهادهای دموکراتیک ایجاد کرده است و هم تکنیک های مدرن شکنجه؛ هم در ملت سازی دموکراتیک نقش ایفا کرده است و هم با کودتا و مداخله در جهان جنوب مانع فرایند ملت سازی دموکراتیک شده است؛ هم اعلامیه جهانی حقوق بشر را آفریده است و هم از بی رحمانه ترین دیکتاتورهای جهان جنوب حمایت فعال کرده است؛ هم در برابر نسل کشی و نژادپرستی تمام قدر ایستاده است و هم مرتکب شکنجه و خشونت سیستماتیک در ابو غریب و گو آتنا ناما شده است.

به همین ترتیب، یک «شرق» واحد نیز وجود خارجی ندارد. هر یک از تمدن های غیر غربی سرشار از تضادهای درونی است. چه کسی تمدن آفریقار انمایدگی می کند؟ نلسون ماندلا، پیامبر صلح و عدم خشونت، یا عیدی امین، مثال اعلامی بربریت و خشونت؟ چه چیزی تمدن هند را نمایندگی می کند؟ عدم خشونت مهاتما گاندی، یا برخی سنت های غیر انسانی سیستم کاست؟ چه کسی مظهر تمدن آسیایی و کنفوسیوسی است؟ «مدل آسیا توسعه» به روایت رهبری سنگاپور که اقتدارگرایی را همذات این سنت می داند، یا ژاپن دموکراتیک؟ چه کسی تمدن اسلامی را نمایندگی می کند؟ اقتدارگرایان عربستان سعودی، یا سنت دموکراتیک اندونزی مسلمان؟ جنبش های دموکراتیک خاور میانه و بهار عرب، یا فئاتیسم طالبانی؟

از دیدگاه هانتینگتون، تضاد جهان غرب و اسلام «بنیادگرایی اسلامی» نیست، بلکه بر سر «بنیادهای اسلام» است، زیرا «در اسلام، خدا، حاکم است، ولی در غرب خدا و سزار، کلیسا و دولت، آخرت و دنیا، دو قلمرو جداگانه اند». از نظر وی، «ذهنیت اسلامی» و «دموکراسی» با یکدیگر همزیستی ندارند. حامد نصر ابوزید، متفکر فقید مصری اما، در پاسخ به ما یادآوری می کند که «ذهنیت اسلامی» جدای از زمان و زمینه اجتماعی، تاریخی و سیاسی «مسلمانان» وجود خارجی ندارد. فرد هالیدی نیز استدلال مشابهی دارد: «اگرچه برخی موانع دموکراسی در جوامع اسلامی به نام اسلام توجیه و تئوریزه می شوند، اما این موانع به طور مشخص اسلامی نیستند، زیرا اسلام مفهومی مجرد، انتزاعی و

در ورای مکان و زمان وجود ندارد... کنشگران اجتماعی و سیاسی خوانش های متضادی بنا بر نیازهای زمانی - مکانی خود دارند». متعالیت میدانی نوریس و اینگلهارت، موید حمایت از دموکراسی در غرب و کشورهای اسلامی است. جالب تر آن که، حمایت از دموکراسی در میان ملل مسلمانی که در زیر سلطه دولت های اقتدارگرا هستند به مراتب بیشتر از سایر ملل مسلمان است. بدین ترتیب، فقدان دموکراسی، ارتباطی ایستا و مکانیکی با فرهنگ سیاسی و ارزش های مردم مسلمان ندارد. اقتدارگرایی از حمایت افکار عمومی مردم مسلمان بی بهره و عموماً متکی بر اشکالی از زور و فشار است. به علاوه، حمایت دولت های غربی از دولت های اقتدارگرای عرب و به طور مشخص از «بنیادگرای شاهانه» عربستان سعودی نمونه روشنی از حمایت لیبرال دموکراسی غرب از دیکتاتوری در سرزمین های اسلامی است (مرنیسی). لیبرال دموکراسی تمدن غرب حامی اقتدارگرایی در جهان جنوب بوده است و این مغایر نظریه «تبرد تمدن ها» است.

دومین دشواری بزرگ «تبرد تمدن ها» ادعای بزرگ ولی بی پایه ای است که تفاوت های تمدنی ضرورتاً به نبرد

منجر می شوند. اقلیت های فرهنگی فراوانی در حوزه های تمدنی متفاوت با صلح و آرامش زندگی می کنند: آسیایی ها و آفریقایی تبارها در امریکا، آفریقایی تبارها و هندی ها در انگلیس، چینی ها و هندی ها در کانادا و اقلیت های مسلمان آفریقایی شمالی در فرانسه. بزرگترین اقلیت های مسلمان در دو کشور دموکراتیک اندونزی و هند در صلح نسبی زندگی می کنند. بدیهی است اختلافات فرهنگی به سهولت می توانند در خدمت منافع سیاسی رهبران قرار گیرند و محل منازعه شوند. همچنین، شکست و بحران ساختاری الگوهای توسعه ناسیونالیستی، نوسازی غربی و مارکسیستی روسی در جهان جنوب زمینه را برای بدیل های بومی فراهم کرده است. دیگر آن که، در دوران جنگ سرد و شاید تا مدت ها پس از آن، دشمن اصلی لیبرال دموکراسی غرب در جهان جنوب، دیکتاتوری نبود، بلکه ایده ها، افراد و سازمان های مترقی و ملی بودند. لیبرال دموکراسی غرب در پارامای موارد به حمایت یا استفاده از جریان های محافظه کار اسلامی یا غیر اسلامی در برابر دشمن مشترک کمونیستی یا مترقی ملی پرداخته است. کودتای امریکایی - انگلیسی ۱۳۳۲ علیه دولت ملی محمد مصدق یا کودتای امریکایی علیه دولت ملی آئنده

در شیلی ۱۹۷۳ شاهان این مدعا هستند. همچنین، حمایت همه جانبه غرب از مجاهدین افغانی در جنگ علیه شوروی شاهد غلبه منطق جنگ سرد بر سیاست خارجی لیبرال دموکراسی غرب در جهان جنوب است. تاریخ گواهی می دهد که تمدن ها در توسعه و تکوین یکدیگر نقشی اساسی ایفا کرده اند. نقش اندیشمندان تمدن اسلامی در احیای میراث یونانی، رنسانس و روشننگری تمدن غرب بر کسی پوشیده نیست. زیرا غرب بعضاً از طریق ترجمه عربی متون یونانی به سنت یونانی خویش نگاهی دوباره افکنند. رازی، فارابی، ابن سینا، و ابن رشد نام های شناخته شده ای برای اندیشمندان تمدن غرب هستند زیرا هر یک به نوعی سهمی در احیای سنت عقلانی و علمی غرب داشته اند. از همین رو، نبرد میان غرب و اسلام، و حتا، میان غرب و اسلام گرایان، ادعای بی پایه ای است که نه متکی بر مبانی فکری و نه شواهد تاریخی است. غرب، رژیم صدام حسین را در سال های جنگ هشت ساله ایران و عراق حمایت کرد. حمایت از رژیم سادات و مبارک پس از امضای قرارداد صلح با اسرائیل، حمایت بی دریغ از الیگارشی نفتی - ارتجاعی عربستان سعودی و برخی دیگر از دولت های عربی خلیج فارس امری آشکار است. حمایت همه جانبه از مجاهدین افغانی و سیاست لیبرال دموکراسی غرب در افغانستان، پاکستان و عربستان سعودی در ظهور و قوام القاعده، طالبان و جریان تندرو و هابی - سلفی موثر بوده است. بنا بر این، دو گانه غرب - اسلام و غرب گرایی - اسلام گرایی ساده انگارانه و فریبکارانه است. لیبرال دموکراسی و بنیادگرایی مذهبی در پاره ای موارد به تقویت یکدیگر پرداخته اند.

علاوه بر آن، شواهد نبرد «میان دولت ها» به مراتب بیشتر از «تبرد تمدن ها» است. در جنگ هشت ساله ایران و عراق و در جنگ ۱۹۹۰ عراق و کویت، مسلمانان با هم جنگیدند. در جنگ اول و دوم امریکا علیه عراق، ترکیه و عربستان در کنار امریکا بودند، اما کانادا و فرانسه با آن مخالفت کردند. واقعیت این است که برخلاف دیدگاه هانتینگتون، دولت، نه تمدن، همچنان واحد اصلی تحلیل در روابط بین الملل است و دولت ها بر اساس

موانع و شرایط میان-تمدنی دیالوگ
علی دیزبونی

این مقاله محدودیت ها و قابلیت های دیالوگ در تفکر اسلامی را مورد بررسی قرار می دهد. دیزبونی با به چالش



کشیدن سنت گرایی در اندیشه اسلامی، خواستار برخوردی تاریخی با اسلام و بررسی سیر تحول شریعت در اسلام می شود. به گفته دیزبونی، با نقد تاریخی و فلسفی سنت گرایی و استفاده از متدولوژی علمی مصلحان مسلمان همچون ارکون، سروش و مجتهد شبستری به پیشبرد درکی تاریخی از اسلام و تقویت قابلیت های تفکر اسلامی برای ورود به دیالوگ با تمدن های دیگر یاری رسانده اند.

آیا همزیستی امکان پذیر است؟
پال رو

این مقاله به آسیب شناسی گفتمان های جاری پیرامون رابطه میان مذهب و جالش های جهانی صلح و ثبات می پردازد.



به نظر نویسنده با وجود آنکه انگیزه های مذهبی عوامل موثر و مهمی در بسیاری از مسائل و تحولات جاری در عرصه جهانی بوده و هستند، تئوری های روابط بین الملل تاکنون به صورت جدی به این مساله نپرداخته اند. رو معتقد است که شکل گیری یک جامعه مدنی جهانی با حضور فعال نیروهای مذهبی و مروجین گفت و گو میان ادیان می تواند نقش مهمی در حل منازعات و ایجاد صلح جهانی ایفا کند.

منافع سیاسی - اقتصادی خویش، نه با اساس مفاهیم انترعاری فرهنگی - تمدنی سیاست خارجی خود را تعیین می‌کنند.

تخیل فانتزی در امپراتوری

گفتمان «نبرد تمدن‌ها» و ریکردی دترمینیستی، تقلیل‌گرا و ذات‌گرایانه دارد و از همین‌رو، اندیشمندان زیادی به نقد آن پرداخته‌اند. از دیدگاه دیتلر سنگاس، نبرد تمدن‌ها چیزی بیشتر از یک «تخیل فانتزی جغرافیای فرهنگی» نیست. زیرا همه فرهنگ‌ها سرشار از تضاد و نبردهای درونی هستند. مثلاً، در اروپا، ایده روشنگری از درون تمدن غرب به چالش کشیده شد. وجه مشخصه نبردهای جهان امروز را هویت‌های تمدنی تعیین نمی‌کنند، بلکه، نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی بیشترین سهم را در این نبردها دارند. فتح‌الله گولن نیز نظریه هانتینگتون را با رجوع به ایده تساهل، عشق و گفت‌وگوی میان مذاهب در خوانش اسلامی خود به چالش می‌گیرد. همین‌طور، از نظر برخی اندیشمندان چینی، نگرانی اصلی هانتینگتون نه نبرد میان تمدن غرب و تمدن کنفوسیوسی، بلکه ظهور چین به عنوان یک ابر

قدرت و رقیب جهانی در برابر امریکا است. در حالی که یک چین قدرتمند می‌تواند در تعدیل فرهنگ و سیاست حاکم غرب موثر باشد (دانیل بل).

بنجامین باربر نیز معتقد است که نبرد کنونی میان تمدن‌ها نیست بلکه میان دو نیروی است که او آنها را «جهاد» [اگر چه تعبیر دقیقی نیست] و «مک‌ورد» می‌نامد. اولی، نماینده «واگرایی از تجاعی، قبیله‌ای و بنیادگرایانه است» و دومی، نماینده «همگرایی تهاجمی و آمرانه جهانی شدن اقتصادی و فرهنگی» است: «نبرد جهادگرایان با مدرنیته نیست، بلکه با ایدئولوژی آمرانه، هژمونیک و مهاجم نئولیبرال است. این گروه حتا ضرورتاً ضد امریکا هم نیستند». نفرت آنها از غرب، ضرورتاً نفرت از سیستم ارزش‌های غربی نیست، آن‌ها از خوی سلطه‌گر غرب نفرت دارند. از همین‌رو، نبرد حاضر میان تمدن‌ها نیست، بلکه «تبیین دیالکتیکی تنش درونی یک تمدن جهانی است که توسط «مک‌ورد» [نظام نئولیبرال] ایجاد شده است. این یک جنگ درون‌تمدنی است.

مایکل هارت و آنتونیو نگری نیز در اثر مهم خویش، امپراتوری، به ما یادآوری می‌کنند که «نظام نوین جهانی یک امپراتوری است». مفهوم امپراطوری نه ضرورتاً در ایالات متحده امریکا و نه در مفهوم امپریالیسم

خلاصه می‌شود. زیرا امپراتوری جدید عبارت است از شبکه پیچیده نهادها و روابط تنگاتنگ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که از طریق این شبکه مردم خود در تکوین و استمرار امپراتوری نقش دارند. ما با ایفای نقش یک «شهروند خوب» و یک «خریدار خوب» به ترتیب پایه‌های سیاسی و اقتصادی امپراتوری را قوام می‌بخشیم. ما در یک جهان پست‌مدرن زندگی می‌کنیم و امپراتوری شکل پست‌مدرن روابط پیچیده قدرت را نمایندگی می‌کند. نه مرکزی دارد و نه بنیادی. «امپراتوری به‌طور همزمان همه جا هست و هیچ جا نیست؛ اما هر جا که نیروی کار استثمار می‌شود حضور دارد.» نیروی کار استثمار شده در عصر پست‌مدرن دیگر پروتلازی است، «توده‌های بی‌شمار» اند که آنها نیز نه مرکز و نه مکان واحدی دارند. این توده‌های بی‌شمار با روابط پیچیده سلطه اعتراض می‌کنند و در دوران پست‌مدرن، پارادایم غرب - شرق جای خود را به «امپراتوری - توده‌های بی‌شمار» داده است.

بدین ترتیب، وجه مشخصه نبردهای کنونی بیش از آن که میان تمدن‌ها باشد، نبرد «بنیادگرایی‌ها» است (طارق علی). نبرد میان دو سوی افراط‌گرایی است که در آن مذهب، فرهنگ و عناصر تمدنی در خدمت آمل و اهداف

تمدن، فرهنگ، و وحشی‌های نو عزیز العظمه



العظمه به بررسی انتقادی سه گفتمان عام‌گرایی هژمونیک لیبرالی، نسبی‌گرایی فرهنگی پست‌مدرن، و اسلام‌گرایی خشن می‌پردازد. به عقیده او

تزه‌های پایان تاریخ و نبرد تمدن‌ها در زمانی مطرح می‌شوند که اروپا و امریکا در حال بازگشت به فضای ذهنی پیش از جنگ جهانی دوم هستند و تحقیقات علوم انسانی در امریکا شاهد رشد گرایش‌هایی است که سعی می‌کنند پدیده‌های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی را با استناد به عواملی همچون نژاد و فرهنگ توضیح دهند. به نظر العظمه پست‌مدرنیسم با وجود آنکه مدعی گفتمانی ضد-اساس‌گرا است در حقیقت یک روایت کلان‌ناعقلانیت است که ریشه در جریان‌های ضد عقلانیت مدرن در قرون نوزده و بیست اروپا دارد. او معتقد است که با خارج کردن انسان جهان جنوب از متن تاریخی نابرابری‌های بین‌الملل در دسترسی به منابع تولید دو گفتمان عام‌گرایی هژمونیک و نسبی‌گرایی پست‌مدرن، او را به یک مهاجر غیرقانونی یا یک پناهنده، و هویتش را به قوم، فرهنگ، و یا مذهبی از پیش تعیین شده تقلیل می‌دهد، و اینگونه است که در مقابل خویشتن مدرن دیگری وحشی باز تولید می‌شود. در چنین فضای فکری، گفتمان‌های خشن‌هایی چون اسلام‌گرایی و یا هندوگرایی سیاسی، به نزدیکی نسبی‌گرایی فرهنگی به عنوان «گفتمان‌هایی مناسب و حتا طبیعی برای دیگری‌نگین‌تر و غیرتمدن‌تر» تلقی می‌شوند.

پایان غرب و تولد اولین انسان پسااستعماری حمید دباشی

این مقاله تم‌کلی‌بازخوانی انتقادی دو گفتمان پایان تاریخ و برخورد تمدن‌ها را پی می‌گیرد. نویسنده معتقد است که با وجود اصرار آنها بر برتری و پیروزی نهایی غرب، هر دو گفتمان در حقیقت خبر از مرگ غرب می‌دهند. به اعتقاد وی فروپاشی از درون واحد تمدنی «غرب» باعث اضمحلال معرفتی همه نیروهای خلاق و مخرب آن شده و شرایط افول اخلاقی همه گونه‌های پیشین دیگرسازی تمدنی را فراهم آورده است. از نظر دباشی پایان تاریخی که بر پایه خشونت استعماری بنا شده بود به معنای آغاز تاریخ بازسازی به دور از خشونت امر سیاسی است. پایان این تاریخ استعماری ملت‌های جهان را از بند دوگانه‌های کاذب خویش در برابر غرب آزاد می‌کند و مسیرهای نوینی پیش روی آنان می‌نهد. هراس از برخورد تمدن‌ها در حقیقت توصیف هراس از پایان سلطه این اندیشه تمدنی است. برای کشورهای مسلمان پایان غرب به معنای فروپاشی نقطه ثقل دوگانه کاذب اسلام و غرب است که یکی از انواع رایج دیگرسازی تمدنی در گفتمان غالب بوده است. این امر مسلمانان را قادر می‌سازد که به بازخوانی و بازسازی فرهنگ جهان شهری در متن زندگی اجتماعی و سیاسی خود بپردازند. فرهنگی که نه در دام هویت‌گرایی خودشیفته اسیر شود و نه در پی امریکایی‌سازی فرهنگ‌های جهان باشد. از همین‌رو است که به عقیده دباشی پایان تاریخ استعماری همچنین به معنای تولد اولین انسان پسااستعماری است که در هستی خویش از مرز درک کنونی ما از مفاهیم دیالوگ و تفاوت فراتر می‌رود.

معانی مسلط و فرودست در سیستم بین‌المللی محمد ایوب



تحلیل ایوب معطوف به شرایط خاص کشورهایی است که در سلسله مراتب قدرت در روابط بین‌الملل به دنبال بسط نگاه بی‌دلیل در برابر نگاه هژمونیک

هستند. به عقیده او، اکثریت بزرگی از کشورهای جهان دقیقاً در چنین موقعیتی قرار دارند و وضعیت بودن نسبی آنها را در خطر دائم دخالت خارجی قرار می‌دهد. در عین حال موقعیت کنونی تا حد زیادی ریشه در تجربه استثمار و ساختار نظام جهانی حاکم دارد که موجب تمرکز قدرت اقتصادی و نظامی در تعداد محدودی از کشورهای جهان شده است و آنها را عملاً به حاکمان امنیتی و اقتصادی جهان تبدیل کرده است. ایوب ضمن اشاره به تفاوت‌ها در توانایی نظامی و اقتصادی موجود میان کشورهای فرودست معتقد است که این تفاوت‌ها در مقابل تفاوت عظیم در قابلیت نظامی و اقتصادی میان کشورهای مرکز و کشورهای فرودست رنگ می‌بازد. به گفته ایوب تأکید گفتمان مسلط در سیستم بین‌الملل نظم در روابط میان کشورها و عدالت در درون کشور هست، در حالی که گفتمان فرودست بر عدالت در روابط میان کشورها و نظم در درون کشورها تأکید دارد. به نظر او با آن که تنش میان این دو گفتمان پدیده‌ای جهانی است، نمودهای حقیقی آن غالباً در مسائل منطقه‌ای پدیدار می‌شوند. به عنوان مثال، وی به مواردی همچون اشغال سرزمین‌های فلسطینی توسط اسرائیل، و رشد اسلام‌گرایی به عنوان یک ایدئولوژی ضد هژمونیک اشاره می‌کند.

منتقدان فوکویاما و هانتینگتون
چه می گویند؟

فرهنگ‌ها در تصادم یا دیالوگ؟ طرح‌های بدیل

حسن حنفی

حنفی به دنبال برون‌رفت از دو گانه فرهنگ قالب و فرهنگ‌های در حاشیه است. به گفته او دیالوگ واقعی میان فرهنگ‌ها فقط زمانی عملی می‌گردد که گفت‌وگو میان طرف‌های برابر صورت پذیرد. تا زمانی که یک فرهنگ ادعای برتری نسبت به فرهنگ‌های دیگر دیگر داشته باشد و فرهنگ‌های دیگر به عنوان فرهنگ‌های حاشیه‌ای شناخته شوند، روابط میان جوامع بشری نه بر اساس گفت‌وگو بلکه بر اساس تنش و برخورد شکل خواهد گرفت.



بر خور دشناسی اسلام: نه هویتی، بلکه سیاسی

هوشنگ حسن یاری

نویسنده این مقاله نشان می‌دهد که برخلاف تصور هانتینگتون نسبت به یک کل واحد به نام تمدن اسلامی، روابط جاری و تاریخی میان کشورهای مسلمان حاکی از اختلافات و تفاوت‌های فراوان است. به گفته حسن یاری بر خوردهای درون تمدنی را نمی‌توان فقط با استناد به اختلافات فرهنگی توضیح داد، کما این که در بسیاری مواقع انگیزه‌های سیاسی حکومت‌ها عامل مهمی در این برخوردهاست.



کل و جز: پیگیری تفاوت در تمدن هند

آلوکا پراشر-سن

این نویسنده نگاه ثابت و منجمد به فرهنگ را در گفتمان‌های برخورد تمدن‌ها و پایان تاریخ به نقد می‌کشد. او با بررسی تنوع و چندگانگی در جامعه هند و تأثیر عوامل تاریخی، اقتصادی و سیاسی در شکل‌گیری سیال هویت نشان می‌دهد که ایده خویش همواره در حال تغییر است و در این تغییر، برداشت ما از نوع تفاوت خویش با دیگری نیز دستخوش تغییر می‌شود. از نظر او به جای پناه بردن به هویت‌های ثابت و دائمی ما نیازمند به ایجاد یک دیالوگ مستمر با فرهنگ‌های دیگر هستیم.



اسطوره پیشرفت در جوامع مستعمر دشنین

جیمز لاسون

لاسون شکل‌گیری مفاهیم توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی را در شرایط تاریخی استعمار و سلطه غرب بررسی می‌کند.



از دید او، معیارهای توسعه‌یافتگی و پیشرفت در جهان معاصر عمدتاً توسط غرب تعیین و تبیین شده‌اند. او معتقد است که با گذر از معیارهای حاکم بر جهان کنونی باید کشورها را بر اساس یک سری معیارهای جهان‌شمول دسته‌بندی کرد و عواملی همچون حقوق بشر و میزان تولید آلودگی را نیز در نظر داشت.

و باید جهانی دید. سیاست‌های چندفرهنگی و پلورالیسم می‌تواند نمونه دیگری از منزلت متفاوت بودن را به ما یادآوری کند. وقار متفاوت بودن در سیاست خارجی به ما می‌آموزد تا با پرهیز از سیاست‌های یکجانبه‌گرایی، هژمونیک و سلطه‌گرایی به سوی جهانی رنگارنگ از تفاوت‌ها و صلح‌آمیز حرکت کنیم.

امه سزر می‌گوید: «زیبایی، ذکاوت و قدرت در انحصار هیچ نژادی نیست زیرا ظرفیت جهان به اندازه‌ای است که همه می‌توانند احساس پیروزی کنند». همه فرهنگ‌ها سرشار از عناصر بالقوه برای پیشرفت، صلح و آزادی است. برای حصول به صلح و عدالت جهانی باید «قداست دیگر بودن» را پاس داریم. «قداست را در سیمای دیگری» بنگریم. صدای به حاشیه رانده‌شدگان را به گوش جان بشنویم. «جهان را با حضور دیگری که همچون ما نمی‌اندیشند، عمل نمی‌کنند، و واقعیت‌ها را به گونه‌ای عمیقاً متفاوت از ما می‌فهمند و وسعت بخشیم.» ما نه تنها باید میراث مشترک بشری را پاس بداریم، بلکه باید به میراث بومی و فرهنگی مان نیز توجه کنیم (جاناتان ساکس).

ما باید «هنر گفت‌وگو را بیاموزیم تا از بستر این گفت‌وگو حقیقت زاده شود» (ساکس). به عنوان مثال، در عرصه روابط بین‌الملل، تروریسم محصول نفرت کور از امریکا و ارزش‌های فرهنگی تمدن غرب نیست، بلکه پاسخی سیاسی به سیاست‌هایی است که خصمانه تلقی می‌شوند. دیگر آن که، ایالات متحده امریکا بهتر است به جای سیاست‌هایی همچون تغییر رژیم، انزوا، تحریم اقتصادی و مداخله نظامی، سیاست گفت‌وگو و انتقالی در خاورمیانه را انتخاب کند، زیرا این سیاست به نفع اصلاحات سیاسی-اقتصادی در منطقه است. افراتیون و اقتدار گرایان را به حاشیه می‌راند، و ظهور دموکراسی‌های درون‌زا را تسهیل می‌کند.

راه سوم، به تعبیری وام گرفته شده از میشل فوکو، به ما کمک می‌کند تا «اه‌های شناخته شده اندیشیدن را رها کنیم و همان موضوعات آشنا را به گونه‌ای دیگر بنگریم». به زبانی دیگر، به «شنایی زدایی» از خود و دیگری بپردازیم. بپذیریم که مشکلات ملی و جهانی راه‌حل‌های یکسان و همیشگی ندارند. دست به کار گفت‌وگوی صریح و عمیقاً انتقادی با خود و دیگری شویم تا از این بستر حقیقت متولد شود. همچنان که رابرت کاکس در این مجموعه می‌گوید، آینده متعلق به هیچ تمدن واحدی نیست و جهان در هیچ‌یک از تمدن‌های موجود منحل نخواهد شد. آینده در اختیار گفت‌وگو، رقابت و همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر است.

محوری‌ترین پرسش این اثر این است: چگونه می‌توان تنوع و تفاوت را با خیر عمومی همراه کرد؟ چگونه می‌توان صلح، دموکراسی و عدالت را با متفاوت بودن عجین کرد؟ از نظر این اثر، گام نخست «گوش دادن به دیگری است. تساهل دیگری. اما تساهل تنها گام نخست است. فراسوی تساهل، «وقار و منزلت متفاوت بودن» است زیرا در اولی دیگری را «تحمیل» می‌کنیم، در دومی اما، دیگری تبدیل به «ما» شده است. این امر محتاج تغییر پارادایمی در مبانی معرفت‌شناسی ما است تا از آن طریق مفاهیم هژمونیک خیر و شر را بازخوانی کنیم، خیر عمومی را متکثر بفهمیم، و در جنگ با شر خود را تحلیل نکنیم. ژان پل سارتر می‌گوید: «هر آنچه بیشتر در جنگ با شر گرفتار شویم، کمتر مفهوم مرسوم و مقبول عام خیر عمومی را مورد پرسش قرار می‌دهیم.»

رهبران سیاسی به کار گرفته می‌شوند. همین‌طور می‌توان این نبرد را میان بنیادگرایی بازار (نتولیبرال) و بنیادگرایی مذهبی نامید. در هر شکل، به گفته ادوارد سعید، این نبرد چیزی بیشتر از «نبرد جاهلیت» نیست که در این میان قربانیان اصلی دموکراسی و عدالت اجتماعی هستند زیرا هیچ کدام از دو سوی نبرد اهمیتی به این آرمان‌ها نمی‌دهند. این دموکراسی، عدالت اجتماعی و کرامت انسانی است که در میان صخره و سنگ بنیادگرایی بازار و بنیادگرایی مذهبی له می‌شود.

راه سوم؟ منزلت متفاوت بودن

واقعیت این است که جهان جنوب هم تجربه شکست الگوهای توسعه‌یافته از غرب و شرق کمونیستی را از سر گذرانده و هم در پارهای موارد تجربه شکست و بحران عمیق الگوهای بومی. از سال‌های دهه ۱۹۷۰ تا کنون، بسیاری از رهبران جهان جنوب به نام الگوهای بومی و ملی و فرهنگی به توجیه سیاست‌های اقتدارگرایانه، پدرسالارانه و نژادپرستانه پرداخته‌اند. این رهبران به طرز بی‌شرمانه‌ای حقوق اولیه شهروندان، حقوق بشر، دموکراسی و عدالت اجتماعی را ارزش‌هایی غربی قلمداد کرده و به نام فرهنگ بومی به کام سیاست قومی و قبیلله‌ای به سلطه خویش ادامه داده‌اند. حقیقت این است که نه دموکراسی و حقوق بشر ارزش‌هایی غربی‌اند و نه اقتدارگرایی، پدرسالاری و الیگارشی قومی ارزش‌هایی شرقی راه سوم، «منزلت متفاوت بودن»، ما را از دوگانگی کاذب جهانی‌گرایی هژمونیک فوکویاما و خاص‌گرایی ذات‌گرایانه هانتینگتون رها می‌کند. راه سوم سنتزی از ارزش‌های جهانی کرامت انسانی، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی است که در قالب نهادهای خاص فرهنگی و ملی یک ملت تجلی می‌یابد. اگر چه ما در دهکده جهانی زندگی می‌کنیم اما، ناگزیر از به رسمیت شناختن تفاوت‌هایمان هستیم. نخستین گام برای به رسمیت شناختن تفاوت‌ها، گفت‌وگو با دیگری است. زیرا این گفت‌وگوها ما را با تفاوت‌هایمان آشنا می‌کند تا به یکدیگر اعتماد کنیم و از تفاوت‌هایمان یک فرصت و نه یک تهدید، برای توسعه فراهم کنیم. ما باید شان و منزلت و «وقار تفاوت داشتن» را ارج نهیم (جاناتان ساکس). منزلت متفاوت بودن به معنی احترام به خود و دیگری، و نقد خود و دیگری است. گفت‌وگوی انتقادی با خود و دیگری است، گفت‌وگوی انتقادی با الگوهای جهانی و بومی است، تا از بستر این گفت‌وگو ارزش‌های جهانی دموکراسی و عدالت اجتماعی در قالب فرهنگ و نهادهای بومی متولد شوند. تا از این مسیر توسعه‌یافته درون‌زا جوانه زند. راه سوم به معنی انزوای در خود و بیگانگی با جهان نیست. تبلیغ خاص‌گرایی، بومی‌گرایی نوستالژیک و ذات‌گرا نیست. هرگز به معنی بازسازی دوگانه کاذب شرق برتر - غرب بدتر نیست. به معنی وقار و منزلت متفاوت بودن در چارچوب میراث مشترک بشری و کرامت انسانی است.

دیالکتیک تفاوت و تشابه به ما می‌آموزد که غرب و شرق هیچ کدام برترین نیستند. هویت‌های مجرد و ایستا ندارند، ذاتاً با دیگری در نبرد نیستند. اما یکسان و یکرنگ نیز نیستند. هر یک در تعامل با دیگری در حال شدن است و هر کدام باید برترین‌های میراث دیگری را برای خود برگزینند. یونسکو سال ۲۰۰۷ را سال مولوی نامید. صلح، بشر دوستی و عشق راز میراث وی می‌تواند